جلسه 343

سه شنبه 22/02/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در اقوال در واجب تخییری بود. قول اول این بود که ما یختاره المکلف من احد هذه الافعال واجب است، مثلا در کفاره افطار عمدی شارع فرموده است فلیعتق رقبة أو یصوم شهرین متتابعین أو یطعم ستین مسکینا. قول اول این است که بگوئیم ما یختاره المکلف هو الواجب فی حقه.

که عرض کردیم اگر مراد این است که ما یختاره المکلف را عنوان مشیر بگیریم، یعنی زید اگر عتق رقبه بکند بر او عتق رقبه واجب است تعیینا. عمرو که صوم شهرین متتابعین می کند بر او صوم واجب است تعیینا. و هکذا، این مستلزم طلب الحاصل است. اول باید ببینیم که زید چه می کند تا آن را در حقش واجب کنیم. و چه بسا یک مکلفی اصلا نه عتق رقبه بکند و نه صوم و نه اطعام.

علاوه بر اینکه این تصویر برای واجب تخییری خلاف وجدان است.

و اگر مراد این است که عنوان ما یختاره المکلف واجب است، این عنوان به عنوان ما یختاره المکلف، نه اینکه مشیر باشد. اصلا شارع به همه فرموده است یجب علیکم ما تختارونه من احد هذه الافعال الثلاث. این هم باید معنا بشود که مراد چیست؟

آیا مراد این است که ما صدق علیه ما اختاره المکلف فهو واجب، هر چیزی که صادق بود بر او عنوان ما اختاره المکلف من هذه الافعال الثلاث، او واجب است، به عنوان شرط وجوب، خب یک مکلفی می گوید من هیچکدام را اختیار نمی کنم. ما اختاره المکلف من احد هذه الافعال الثلاثی نداریم در مورد من. و شارع گفت کل ما صدق علیه أنه ما اختاره المکلف من احد هذه الافعال الثلاث فهو واجب. خب بنده هیچ کدام را اختیار نمی کنم، شارع هم که وجوب را برده است روی عنوان کل ما صدق علیه أنه ما اختاره المکلف من احد هذه الافعال الثلاث فهو واجب، من هیچکدام را اختیار نمی کنم، وجوب در حق من فعلی نمی شود. اگر بگوئید شرط واجب است اختیار مکلف نه شرط وجوب، یعنی از اول مولا گفت واجب است بر شما اختیار یکی از این سه چیز، اگر این است که خلف نظر اولتان است. چون اگر اینطور است که یجب علیکم اختیار احد هذه الافعال الثلاث، خب اینکه می شود قول به تعلق وجوب تخییری به عنوان احدها. اینکه قول جدیدی نیست. قولی که سخیف شمرده شده است که این نیست. این قول، قول متینی است ولکن تبعید مسافت است که عنوان ما اختاره المکلف را اخذ کنیم. می شویم یجب علیکم اختیار احد هذه الافعال یعنی یجب علیکم احد هذه الافعال، چرا دیگر تبعید مسافت می کنید.

قول دوم قول مشهور بود که می گفتند وجوب ثابت است برای هر کدام از این سه فعل، ولکن اتیان یکی از این سه فعل موجب سقوط وجوب همه اینها هست. هم واجب است صوم، هم واجب است عتق، هم واجب است اطعام، ولی اگر یکی از این سه کار را کردید، سه وجوب هر سه پرواز می کنند و به عالم ملکوت می روند.

خب این هم خلاف وجدان است. وجدانا شما وقتی به فرزندتان می گوئید یا برو مدرسه یا برو کتابخانه، آیا واقعا دو وجوب جعل می کنید، می گوئید دو امر از من صادر شد، یا یک امر و یک وجوب؟

وعجیب است از حضرت امام قده فرموده است که در وجوب تخییری به هر عدلی مولا اراده مستقله دارد. اراده دارد عتق رقبه را، اراده دارد صوم ستین یوما را، اراده دارد اطعام ستین مسکینا را. پس فرقش با واجب تعیینی چیست؟ امام ره فرموده اند فرقش این است که مصلحت در واجب تخییری واحد هست، مصلحة واحدة تستوفی باحد هذه الافعال.

اقول: جناب حضرت امام! از کی فارق بین اراده و وجوب مصلحت شده است؟ مصلحت بشود فارق بین وجوب تخییری و وجوب تعیینی. حال یک کسی امرش تابع مصلحت نیست، مولای غیر حکیم است، نمی تواند وجوب تخییری داشته باشد؟ به رفیقش می گوید یا امشب نیمه شب به قبرستان برود و این میخ طویله را در قبرستان به زمین بکوب، یا به باغ کذا برو و آنجا بخواب. خب این هیچ ملاکی هم ندارد جز کار لغو.

وحتی در مولای حکیم سنخ وجوب و سنخ اراده فرق می کند. نه اینکه مولا اراده اش مشکلی ندارد، سه تا اراده است، کأنه سه تا اراده تعیینیه، فقط ملاک واحد است. خب ملاک و مصلحت واحده تأثیرگذار است در شکل گیری اراده مولا. ما حرفمان این است که این شکل گیری اراده مولا که تحت تأثیر مصلحت واحده است چگونه است؟ این را باید تفسیر کنیم.

سؤال وجواب: امام ره همان قول دوم را تأیید کرده اند. فرموده اند یک اراده (حتی وجوب نه، بالاتر از وجوب، اراده) اراده دارد مولا شما عتق رقبه کنید. اراده دارد روزه بگیرید. اراده دارد اطعام کنید. ولی چون ملاک واحد است، این باعث شده مولا بگوید أو، أعتق رقبة أو صم أو اطعم.

سؤال وجواب: بحث در این است که سه تا اراده صرفا چون ملاک واحد است موجب فرق بین واجب تخییری و واجب تعیینی می شود بدون اینکه این اراده ها شکل پذیری داشته باشند. این اراده ها بدون اینکه شکلشان با اراده های تعیینی دیگر فرق بکند صرفا اختلافشان در مرحله ملاک و مصلحت است؟ خب این خلاف وجدان است. بالوجدان اراده شما در واجب تخییری به سه فعل بطور مستقل نیست. شما از فرزندتان می خواهید کتابخانه برود، مدرسه برود، آیا طلب ضدین می کنید؟ چون ملاک واحد است پس طلب ضدین می کنید؟ ...امام ره می فرماید دو تا طلب، یک طلب و اراده تعلق گرفته به مدرسه رفتن، و یک طلب و اراده تعلق گرفته به کتابخانه رفتن. تصریح می کند ایشان. می فرمایند فقط چون یک مصلحت هست مولا به شکل أو بیان کرد. سؤال ما این است که این اراده واحده در شکل گیری اراده مولا مؤثر بود یا نبود؟ قطعا مؤثر بوده است. خب تعیین کنید چطور مؤثر بوده است در اراده مولا؟

سؤال وجواب: ما می خواهیم ببینیم تخییر چیست، چندین قول در واجب تخییری است، امام ره هیچکدام از این اقوال را ترجیح نداده اند، فقط فرموده اند ما معتقدیم اراده تعلق می گیرد به مثلا عتق، اراده دیگر به صوم، اراده سوم به اطعام، ولکن حیث أن المصلحة واحدة فعطف المولا بعضها علی بعض بأو. آخه این حتما ناشی است از اختلاف کیفیت اراده در واجب تخییری.

اگر امام می فرمایند که ما معتقدیم که اراده مشروطه است. اگر صریحا این را می فرمودند ما روشنتر می نوانستیم بحث کنیم. می شد همین قول مشهور و ما اشکال می کردیم، می گفتیم بالوجدان در موارد واجب تخییری اراده مولا متعدد نیست. یک اراده دارد به جامع بین مدرسه رفتن فرزندش و یا کتابخانه رفتن او.

سؤال وجواب: دیگر آنچه که ما از امام ره دیدیم این بود که تتعدد الارادة بتعدد الاطراف ولکن حیث أن المصلحة واحدة عطف المولا بعضها علی بعض بأو. خب اینکه تفسیر واجب تخییری نشد.

قول سوم قول صاحب کفایه بود. صاحب کفایه فرمود واجب تخییری دو قسم است و در هیچکدام از این دو قسم نه قائل شد به وجوب احدهما، تصریح می کند می گوید وجوب تخییری متعلق به احدهما نیست. و نه قائل شد به وجوب کل من الاطراف مشروطا بترک سائر الافراد. این را هم صریحا منکر شد. فرمود در این دو قسم یک قسم آن وجوب می رود روی جامع ماهوی و ذاتی، و آن جائی است که ملاک واحد است مترتب است بر عتق و بر صوم و بر اطعام. این ملاک واحد کشف می کند از جامع ذاتی بین این سه فعل. لأن الواحد لا یصدر الا عن الواحد. و مولا امرش رفته است روی آن جامع ذاتی، نه جامع انتزاعی احدهما.

اقول: می گوئیم جناب آخوند! اولا قانون الواحد لایصدر الا عن الواحد دلیلش چیست؟ دلیلش لزوم سنخیت بین علت و معلول است. می گویند اگر بنا باشد سنخیت نباشد بین علت و معلول لصدر کل شیء من کل شیء. باید آب بسوزاند و آتش خنک بکند. اینکه نمی شود. پس باید سنخیت باشد بین علت و معلول. آنوقت نتیجه می گیرند می گویند یک معلول واحد من حیث أنه واحد نمی تواند سنخیت داشته باشد با دو علت بما هما دو علت. سنخیت داشته باشد واحد بما هو واحد با اثنین بما هو اثنین.

پس باید یک جامعی باشد بین این اثنین، که این معلول از آن جامع بین اثنین صادر بشود.

خب این مطلب اولا جوابش این است که سنخیت اعم از جامع ذاتی و ماهوی است. آقا! آتش علت حرارت هست یا نیست؟ بنابر این است که آتش علت حرارت است. بین جوهر به نام آتش وعرض به نام حرارت جامع ذاتی و مقولی و ماهوی داریم؟ خود فلاسفه که می گویند جامع ذاتی بین جوهر و عرض وجود ندارد. سنخیت هست. سنخیت چه ربطی دارد به جامع ذاتی و مقولی. آقا! بین عتق و بین اطعام و بین صوم در کفاره سنخیت هست، نه اینکه جامع ذاتی دارند. سنخیت چیست؟ سنخیتش کار سخت مفید است. روزه ات را خوردی، یک کار سخت مفید از تو می خواهم که خیلی هم نمی خواهم دائره این کار سخت مفید توسعه پیدا کند تا شما بروی یک کار سخت مفیدی انتخاب کنی که هیچ قصد قربتت هم متمشی نشود. نه، سه تا کار سخت مفید برای تو انتخاب می کنم: یک: عتق رقبه، اقلا در عمرت یک خدمتی به یک انسان مظلوم و ضعیفی کردی. دوم: صوم شهرین متتابعین، کار سخت مفید، اقلا روح خودت را پاک کردی. سوم: اطعام ستین مسکیناو هم سخت است، پول دادن چه در اینجا چه در عتق رقبه کار سختی است، (گفت جان نیست مال است و دادن آن سخت است) از آن طرف مفید هم هست. همین سنخیت باعث شده است که گفته من افطر فی نهار شهر رمضان متعمدا فلیعتق رقبة أو یطعم ستین مسکینا أو یصوم شهرین متتابعین، (که آقای خوئی ره می فرمود باید از اول ماه قمری هم حساب کنی تا بشود شهرین متتابعین، از وسط اگر شروع کنی به درد نمی خورد). خب سنخیت هست بین این سه تا فعل، نه اینکه جامع ذاتی هست.

آخه خدا خیرتان بدهد، جامع ذاتی بین صوم که امر عدمی است، ترک المفطرات عن نیة، و بین عتق رقبه و اطعام ستین مسکینا که امر اعتباری است، عتق رقبه انشائی است، اطعام ستین مسکینا هم قسم متعارفش انشاء ملکیت است، انشاء می کند ملکیت شصت فقیر را. در اطعام تملیک کافی است. لازم نیست که غذا بگذاری جلو آنها. (بخواهی غذا جلو آنها بگذاری گران است، 750 گرم گندم یا نان تملیک کنی به شصت فقیر، به این نحو تملیک می شود). این امر اعتباری است. آخه جامع بین امر عدمی و امر اعتباری چطور تصویر می کنید.

یا قصر و تمام. قصر بشرط لا است، دو رکعت بشرط لای از بیشتر یعنی به شرط عدم زیاده. تمام یعنی دو رکعت بشرط زیاده. دیگر جامع بین عدم زیاده و زیاده یعنی جامع بین وجود و عدم آنهم جامع ذاتی مقولی، جرسیس پیغمبر هم نمی تواند پیدا کند. قصر یعنی رکعتین بشرط لا عن الزیادة. تمام یعنی رکعتین بشرط الزیادة. خب بین عدم و وجود مگر می شود جامع ذاتی پیدا کرد؟

حالا بگذریم که بزرگان فلاسفه مثل ملاصدرا، علامه طباطبائی، محقق اصفهانی تصریح می کنند می گویند قاعده الواحد لایصدر الا عن الواحد در واحد شخصی است نه واحد نوعی.

مثال می زنند می گویند حرارت واحد نوعی است. یک فرد از حرارت از خورشید صادر می شود. یک فرد دیگر حرارت از غضب صادر می شود، یک فرد سوم از حرارت از حرکت صادر می شود. با اینکه بین خورشید و غضب و حرکت جامع ذاتی نیست. چون حرارتی که از اینها صادر می شود واحد نوعی است نه واحد شخصی. خب ملاکی هم که صادر می شود از اطعام، صوم و عتق واحد نوعی است. آن ملاکی که از عتق صادر می شود یک فردی است از ملاک غیر از آن فردی که از صوم یا عتق صادر می شود.

ولذا این مطالب را از فلسفه کشاندن به اصول در حالی که در خود فلسفه هم این حرفها ثابت نشده و بحث مفصلی دارد که اصلا قاعده الواحد در چه زمینه ای باید تطبیق بشود، خود فلاسفه با هم نزاه دارند و سخنانشان با هم اختلاف دارد، بیائیم این بحثها را به اصول بکشانیم انصاف نیست. هذا اولا.

وثانیا: جناب آخوند، این جامع ذاتی برفرض بین صوم و اطعام و عتق وجود دارد. اما به چه دلیل مولا وجوب را ببرد روی این جامع ذاتی؟ آقا این جامع ذاتی مجهول است. خود شما قائلید که چون مجهول است در مقام اثبات از آن جامع سخنی به میان نمی آید. می آیند می گویند أعتق رقبة أو صم ستین یوما أو اطعم ستین مسکینا. خب این جامع ذاتی مجهول چرا مولا امر را ببرد روی او. امر را می برد روی جامع انتزاعی مفهوم. می گوید إفعل احد هذه الامور. همه هم می فهمند. مثل اینکه حضرت شعیب فرمود "إنی ارید أن انکحک إحدی ابنتیّ هاتین"، حضرت موسی کاملا برایش واضح بود و سریع گفت حرفی نیست و اگر بخواهی اضافه هم حاضرم برایت کار کنم. چرا مولا امر را ببرد روی جامع ذاتی مجهول؟!

سؤال وجواب: شارع با مردم صحبت می کند وبرای مردم قانون جعل می کند، چرا قانون را ببرد روی موضوعی که مجهول است؟

و جالب این است که همه اش هم بحث شارع نیست. آخه ما هم این وسط گاهی دستوراتی می دهیم، خب می آییم امر می کنیم بچه مان را به جامع بین دو فعل، مثلا روزه قضاء به گردنش هست، می گوئیم یا روزه بگیر یا درس بخوان. هر چی می گردیم یک جامع ذاتی پیدا کنیم بین روزه و درس خواندن چون الواحد لا یصدر الا عن الواحد، عقلمان به جائی نمی رسد. من که وجوب تخییری دست خودم بود جامع ذاتی اش را پیدا نمی کنم این وجوب را بچسبانم و آن وجوب را گره بزنم به جامع ذاتی، آنوقت بچه من چه جور می خواهد این جامع ذاتی را پیدا کند. حالا راجع به خدا بحث نمی کنیم، خدا جامع ذاتی همه چیز را می داند، اما بحث وجوب تخییری که فقط راجع به خدا نیست. راجع به خدا هم عرض کردم که خدا با یک مردم کذا وکذا طرف است و برای اینها می خواهد قانون جعل کند. برای جبرئیل امین که قانون جعل نمی کند.

ولذا این مطلب اول ایشان درست نیست.

اما راجع به قسم دوم؛ قسم دوم مرحوم آخوند این بود که گفت سه تا ملاک هست، یکی در عتق، یکی در صوم، یکی در اطعام، منتهی این سه ملاک قابل استیفاء نیستند. یک ملاک را استیفاء کنی آن دو ملاک دیگر قابل استیفاء نیست. مرحوم آخوند فرمود واجب می کند مولا هر کدام از این سه تا را. یجب عتق الرقبة، یجب الاطعام، یجب الصوم.

می گویند جناب آخوند! وجوب مشروط است؟ وجوب عتق مشروط است به عدم صوم واطعام؟ می گوید نه. سنخ وجوب عتق رقبه سنخ وجوبی است که یجوز ترکه الی بدله. والا وجوب عتق رقبه وجوب مطلق است نه وجوب مشروط. من قول دوم را نمی گویم که می گفتند وجوب مشروط است.

اقول: می گوئیم جناب آخوند! ما که نمی فهمیم. سنخ وجوب در وجوب تخییری چطور می خواهد فرق کند با وجوب تعیینی؟ یا باید وجوب مشروط بشود، إن لم تصم فأعتق، که شما قبول نمی کنید. یا باید وجوب برود روی عنوان احدها، که آن را هم شما قبول نمی کنید، می گوئید نه، وجوب مطلق، رفته است روی خصوص عتق رقبه. یک وجوب دیگر هم مطلق رفته روی صوم، یک وجوب دیگر هم مطلق رفته روی اطعام. بعد می گوئید سنخ این وجوب فرق می کند. ما که با این الفاظ مطلب را نمی فهمیم. چطور می تواند سنخ فرق کند بدون اینکه وجوب مشروط بشود یا متعلق وجوب تخییری بشود عنوان احدها؟

ولذا این مطلب قابل قبول نیست.

بله! مرحوم آخوند زرنگی کرده است، که از این زرنگی ها مرحوم آخوند زیاد دارد، وضع را که تعریف می کند می گوید نحو اختصاص اللفظ بالمعنی. وجوب تخییری را تعریف می کند می گوید سنخ وجوب یجوز ترکه الی بدله. وجوب کفائی را که تعریف می کند می گوید سنخ وجوب یجوز ترکه إذا أتی الآخرون بالفعل. اما این تعریفهای مبهم و گنگ نه برای دیگران مفهوم است و نه فکر می کنم برای خود متکلم مفهوم باشد. سنخ وجوبٍ، چه سنخ وجوبی؟. وجوب روحش اراده است، اراده در واجب تخییری با اراده در واجب تعیینی سنخش چه فرق می کند؟ مگر بگوئید اراده مشروطه، که می گوئید نه، مگر بگوئید اراده جامع، که او را هم می گوئید نه.

البته عرض کنم: یک سری اشکالاتی که به مرحوم آخوند کرده اند گفته اند لازمه کلام شما در این قسم دوم این است که اگر مکلف همه این اطراف واجب تخییری را ترک کرد مثلا نه اطعام کرد ونه عتق و نه صوم، سه تا عقاب بشود. چرا؟ برای اینکه سه تا وجوب فعلی شد. وجوب عتق رقبه فعلی شد، وجوب صوم فعلی شد، وجوب اطعام هم فعلی شد.

این اشکال به مرحوم آخوند وارد نیست. چون اینها فکر کرده اند مرحوم آخوند در قسم دوم وجوب را مشروط می داند. چون فکر کرده اند وجوب را مشروط می داند، گفته اند خب شرطش حاصل می شود دیگر. إن لم تصم و لم تطعم فأعتق رقبة، وفرض این است که من نه صوم کرده ام و نه اطعام. پس وجوب عتق رقبه فعلی شد. إن لم تعتق رقبة و لم تعطم فصم، آنهم فعلی شد. چون عتق رقبه و اطعام نکردم. و هکذا. در محاضرات و بحوث اشکال کرده اند به مرحوم آخوند، که این سه تا وجوب مشروط می شوند سه تا وجوب فعلی در فرضی که هر سه فعل را ترک کنیم، چون شرطشان حاصل می شود. و لازمه کلام شما تعدد عقاب است.

خب این درست نیست. چون مرحوم آخوند صریحا می گوید من قائل به وجوب مشروط نیستم. بلکه می گوید سنخ وجوب تخییری سنخی است که یجوز ترکه الی بدله و یعاقب علی ترک الجمیع.

سؤال وجواب: ملاک فعلی است ولی من که نمی توانم هر سه را استیفاء کنم. لذا عقاب بر آنها عقاب بر غیر مقدور می شود که مرا کتک بزنند که سه تا ملاک فوت شد؟ سلمان فارسی هم سه تا ملاک را نمی تواند استیفاء کند، چون فرض این است که یک ملاک را که استیفاء کردی دو ملاک دیگر فوت می شود. زرنگی مرحوم آخوند این است که آمد یک جوری درست کرد، گفت سنخ وجوب یجوز ترکه الی بدله و لا یعاقب الا عند ترک الجمیع. دیگر نمی شود اشکال کرد به مرحوم آخوند، الا اینکه بگوئیم ما این سنخ وجوب شما را نمی فهمیم. چه سنخ وجوبی است وجوب تخییری که هر چیزی می گوئیم می گوئید نه. می گوئیم وجوب تخییری رفته روی عنوان احدهما؟ می گوئید نه. می گوئیم وجوب تخییری وجوب مشروط به ترک سائر افراد است؟ می گوئید نه. چشمی نمی تواند این سنخ وجوب را ببیند. خب دیگر چکار کنیم؟ مجبوریم از این قول سوم هم غمض عین کنیم.

محقق اصفهانی ره به این قسم دوم اشکال دیگری کرده است. فرموده جناب آخوند! این سه تا ملاک در فرضی که این سه تا فعل مقارن انجام بشود، یعنی همزمان من بیایم هر سه فعل را انجام بدهم آیا هر سه ملاک استیفاء می شود یا نمی شود؟

اگر در این فرض هر سه ملاک استیفاء می شود، پس باید مولا واجب کند بر ما این سه فعل را به نحو مقارن، تا ما تحصیل کنیم هر سه ملاک را. چون اگر بپذیرید که این سه ملاک قابل استیفاء است در فرضی که این سه فعل را مقارن هم انجام بدهیم، خب باید شارع امر کند بگوید این سه فعل را مقارن هم انجام بدهید تا هر سه ملاک استیفاء بشود.

اگر می گوئید نه، در فرضی هم که مقارن هم انجام بدهید، سه ملاک استیفاء نمی شود. می دانید لازمه اش چیست؟ لازمه اش این است که آن مکلف بدبختی که آمد جمع کرد بین این اطراف واجب تخییری، بگوئیم هر سه عملت باطل. خب بر او واجب بود عتق رقبة أو الاطعام، همزان نامه آزادی عتق رقبه را را تایپ کردند آوردند مولا امضاء کند، و نامه تملیک شصت تا مد طعام را به شصت فقیر تایپ کردند آوردند مولا امضاء کند. مولا هم این سه تا کاغذ را گذاشت روی هم و یک دانه کاربن هم گذاشت و یک امضاء کرد. می گوئید جناب مکلفی که یک روز روزه ات را خوردی، عتق رقبه ات صحیح، اطعام ستین مسکینا تو هم صحیح، ولی واجب کفاره را اداء نکردی. برای اینکه در فرض تقارن هیچکدام از ملاکها استیفاء نشد.

خلاصه فرمایش محقق اصفهانی این است که در فرض تقارن آیا می شود هر دو ملاک را استیفاء کرد در همین مثال، هم ملاک عتق رقبه و هم ملاک اطعام (حالا ملاک صوم را فعلا بحث نمی کنیم)؟ اگر می شود پس باید مولا واجب کند که به نحو تقارن این کار را بکن تا همه ملاکها را استیفاء کنی. اگر نمی شود پس خلاف ضرورت فقهیه است، شما باید ملتزم بشوید که عمل این آقا مجزی نیست.

اقول: در دفاع از مرحوم آخوند، به محقق اصفهانی عرض می کنیم: یک شق ثالثی هست، و آن اینکه در فرض تقارن هر کدام از این دو فعل پنجاه درصد ملاک فعل دیگر را از بین می برد، ولی مجموع این دو فعل می تواند یک ملاک را استیفاء کند.

سؤال وجواب: نه ملاک دارد، اما در فرض تقارن ملاک هر دو استیفاء نمی شود ولی ملاک هر دو هم صددرصد باطل نمی شود. آخه شما دو شق کردید، گفتید در فرض تقارن ملاک هر دو استیفاء می شود، پس باید هر دو را واجب کند به نحو تقارن. یا ملاک هیچکدام استیفاء نمی شود، پس لازمه اش این است که در فرض تقارن هر دو عمل مجزی نباشد و این خلاف ضروت فقه است. می گوئیم شق ثالثی دارد، در فرض تقارن پنجاه درصد ملاک در هر دو استیفاء می شود. پنجاه درصد ملاک عتق رقبه و پنجاه درصد ملاک اطعام استیفاء می شود. مولا هم برای چه مجزی نداند؟ واجب نمی کند تقارن هر دو فعل را، چون هر دو ملاک مستقلا استیفاء نمی شود. باطل هم نمی داند، چون بالاخره پنجاه درصد ملاک این و پنجاه درصد ملاک او استیفاء شد. مولا می گوید برای ما بس است.

پس این فرمایش محقق اصفهانی درست نیست. کلام واقع می شود در بقیه اقوال.